**ترجمه تفسير الميزان    ج‏16    5**

بيان آيات [غرض و مفاد سوره قصص: وعده جميل به مؤمنين با ذكر داستان موسى (عليه السلام) و فرعون‏]

غرض اين سوره وعده جميل به مؤمنين است، مؤمنينى كه در مكه قبل از هجرت به مدينه عده اندكى بودند كه مشركين و فراعنه قريش ايشان را ضعيف و ناچيز مى‏شمردند، و اقليتى كه در مكه در بين اين طاغيان در سخت‏ترين شرايط به سرمى‏بردند و فتنه‏ها و شدايد سختى را پشت سر مى‏گذاشتند، خداى تعالى در اين سوره به ايشان وعده مى‏دهد كه به زودى بر آنان منت نهاده و پيشوايان مردم قرارشان مى‏دهد، و آنان را وارث همين فراعنه مى‏كند، و در زمين مكنتشان مى‏دهد، و به طاغيان قومشان آنچه را كه از آن بيم داشتند نشان مى‏دهد.

به همين منظور براى اين مؤمنين اين قسمت از داستان موسى و فرعون را خاطرنشان مى‏سازد كه موسى را در شرايطى خلق كرد كه فرعون در اوج قدرت بود و بنى اسرائيل را خوار و زيردست كرده بود كه پسر بچه‏هايشان را مى‏كشت و زنانشان را زنده مى‏گذاشت، آرى خداوند در چنين شرايطى موسى را آفريد و مهم‏تر آنكه او را در دامن دشمنش يعنى خود فرعون پرورش داد، تا وقتى كه به حد رشد رسيد، آن گاه او را از شر فرعون نجات داد و از بين فرعونيان به سوى مدين روانه‏اش نمود، و پس از مدتى به عنوان رسالت دوباره به سوى ايشان بر گردانيد، با معجزاتى آشكار تا آنكه فرعون و لشكريانش تا آخرين نفر را غرق كرده و بنى اسرائيل را وارث آنان نمود، و تورات را بر موسى نازل فرمود، تا هدايت و بصيرت براى مؤمنين باشد.

و عين همين سنت را در ميان مؤمنين به اسلام جارى خواهد كرد، و ايشان را به ملك و عزت و سلطنت خواهد رسانيد، و رسول خدا (ص) را دوباره به وطن باز خواهد گردانيد.

آن گاه از اين داستان منتقل مى‏شود به بيان اين كه در حكمت خدا لازم است كه از جانب خودش كتابى نازل كند، تا دعوت حق آن جناب نيز كتاب داشته باشد، سپس سخنان طعن‏آميز مشركين را كه در باره دعوت قرآن زده‏اند كه: چرا به وى آنچه به موسى داده شد ندادند؟ نقل فرموده و از آن پاسخ مى‏دهد، و نيز علت ايمان نياوردن آنان را نقل نموده به اين‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 6

كه اگر به تو ايمان بياوريم و هدايت تو را پيروى كنيم قدرت ما از ما سلب مى‏شود، و از آن پاسخ مى‏دهد، و به اين منظور داستان قارون و فرو رفتنش در زمين را برايشان مجسم مى‏سازد.

و اين سوره به طورى كه سياق آياتش شهادت مى‏دهد مكى است، و چهارده آيه‏اى كه ما از اول در اينجا آورديم يك فصل است، كه داستان موسى را از روز ولادت تا روز بلوغ بيان مى‏كند.

" طسم تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ" تفسير و بحث اين آيه در آياتى نظير اين آيه گذشت.

" نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسى‏ وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ" كلمه" من" تبعيض را مى‏رساند، و كلمه" بالحق" متعلق است به كلمه" نتلوا" و معنايش اين است كه: ما بعضى از اخبار موسى را برايت تلاوت مى‏كنيم تلاوتى كه متلبس به لباس حق باشد. پس هر چه تلاوت مى‏شود از ناحيه ما و به وحى ما است، بدون اينكه شيطان در القاى آن ذره‏اى مداخله داشته باشد، ممكن هم هست كه متعلق به كلمه" نبا" باشد كه در اين صورت معنى چنين مى‏شود: ما پاره‏اى از اخبار موسى و فرعون را بر تو مى‏خوانيم، در حالى كه آن اخبار متلبس به حق است و هيچ شكى در آن نيست.

حرف" لام" در جمله‏" لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ" لام تعليل و متعلق است به جمله" نتلوا" و معنايش اين است كه: ما قسمتى از خبر موسى و فرعون را براى خاطر قومى كه به آيات ما ايمان مى‏آورند بر تو مى‏خوانيم تا در آن تدبر كنند.

و حاصل معناى آيه اين مى‏شود كه: ما بعضى از اخبار موسى و فرعون را بر تو مى‏خوانيم، خواندنى به حق، براى اينكه اين قوم كه به آيات ما ايمان آورده‏اند در آن تدبر كنند، قومى كه تو را پيروى كردند، و در دست فراعنه قريش گرفتار سختى و شكنجه گشته‏اند، تا برايشان محقق و مسلم شود كه: خدايى كه آنان به او و به فرستاده او ايمان آورده‏اند، و در راه او اين همه آزار و شكنجه از دشمنان تحمل كرده‏اند، همان خدايى است كه به منظور احياى حق، و نجات بنى اسرائيل، و عزت دادن به آنان بعد از ذلتشان، موسى را آفريد، تا ايشان را از آن ذلت نجات دهد، چه ذلتى؟ كه فرزندانشان را مى‏كشتند و زنانشان را باقى مى‏گذاشتند، و فرعون بر آنان بلندپروازى و قدرت نمايى كرده و چنگال قهر خود را در آنان فرو كرده، و جور و ستمش را بر آنان احاطه داده بود.

خدا موسى را در چنين جوى تاريك خلق كرد، در محيطى كه احدى احتمال آن را نمى‏داد، سپس او را در دامن دشمنش پرورانيد. آن گاه از مصر بيرونش برد، و دوباره او را

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 7

برگردانيد، در حالى كه داراى معجزه و قدرت آشكار بود، و به وسيله او بنى اسرائيل را نجات داد و فرعون و لشكريانش را نابود كرد، و آنان را براى نسلهاى بعد، سرگذشت و داستانى قرار داد.

پس او خداى- جل شانه- است، كه داستان ايشان را بر پيامبرش نقل مى‏كند، و با جمله‏" لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ" اشاره مى‏فرمايد: به اينكه به زودى همان رفتار را با دشمنان اينان عملى خواهد كرد، و بر اين مؤمنين مستضعف منت نهاده وارث دشمنانشان مى‏سازد، و دقيقا آنچه با بنى اسرائيل و دشمن ايشان كرد، با مؤمنين و دشمنانشان نيز همان را خواهد كرد.

[وصف كارهاى فرعون و محيطى كه موسى (عليه السلام) در آن زاده شد]

" إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ"" علو" در زمين كنايه از ستمگرى و بلندپروازى است. و كلمه" شيع" جمع" شيعه" و به معناى فرقه است، در مجمع البيان گفته:" كلمه" شيع" به معناى فرقه‏ها است، و هر فرقه يك شيعه است، و اگر شيعه ناميدند، بدين جهت است كه بعضى بعض ديگر را پيروى مى‏كنند"[[1]](#footnote-1). و گويا مراد از اينكه فرمود:" فرعون اهل زمين را شيعه شيعه كرد"، اين باشد كه اهل زمين را- كه گويا منظور از آنان اهل مصر باشد، و الف و لام در" الارض" براى عهد بوده باشد- از راه القاى اختلاف و تفرقه افكنى دسته دسته كرد، تا كلمه آنان متفق نشود، و يك دل و يك جهت نباشند، تا نتوانند بر او بشورند، و عليه او قيام نموده و امور را بر او دگرگون سازند، آن طور كه عادت همه ملوك است، كه چون مى‏خواهند قدرت خود را گسترش داده و سلطنت خود را تقويت كنند، اين نقشه را به كار مى‏برند. و كلمه" يستحيى" از" استحياء" است، كه به معناى زنده نگاه داشتن است.

و حاصل معناى آيه اين است كه: فرعون در زمين علو كرد، و با گستردن دامنه سلطنت خود بر مردم، و انفاذ قدرت خويش در آنان بر مردم تفوق جست، و از راه تفرقه افكنى در ميان آنان، مردم را دسته دسته كرد، تا يك دل و يك جهت نشوند، و نيروى دسته‏جمعى آنان ضعيف گشته، نتوانند در مقابل قدرت او مقاومت كنند، و از نفوذ اراده او جلوگيرى نمايند.

و منظور از يك طايفه در جمله‏" يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ" بنى اسرائيل است، و بنى اسرائيل فرزندان يعقوب (ع) مى‏باشند كه از زمان يوسف (ع) كه پدر و برادران خود را به مصر خواند، و در آنجا منزل داد، در مصر ماندند، و پس از سالها زاد و ولد عده‏شان به هزاران نفر رسيد.

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 8

و فرعون معاصر موسى (ع) با بنى اسرائيل معامله بردگان را مى‏كرد، و در تضعيف آنان بسيار مى‏كوشيد، و اين كار را تا بدانجا ادامه داد كه دستور داد هر چه فرزند پسر براى اين دودمان به دنيا مى‏آيد سر ببرند، و دختران آنان را باقى بگذارند، كه معلوم است سرانجام اين نقشه شوم چه بود، او مى‏خواست به كلى مردان بنى اسرائيل را نابود كند، كه در نتيجه نسل آنان به كلى منقرض مى‏شد.

علت اينكه فرعون چنين نقشه‏اى را طرح كرد، اين بود كه وى جزو مفسدين در زمين بود، براى اينكه خلقت عمومى كه انسانها را ايجاد كرده بود و مى‏كند در ميان تيره‏اى با تيره‏اى ديگر در بسط وجود فرق نگذاشته، و تمامى قبايل و دودمانها را به طور مساوى از هستى بهره داده، آن گاه همه را به جهازى كه به سوى حيات اجتماعى با تمتع از امتعه حيات زمين، هدايت كند، مجهز ساخته تا هر يك به قدر ارزش وجودى و وزن اجتماعى خود بهره‏مند شود.

اين همان اصلاحى است كه صنع ايجاد از آن خبر مى‏دهد، و تجاوز از اين سنت و آزاد ساختن قومى و برده كردن قومى ديگر، و بهره‏مندى قومى از چيزهايى كه استحقاق آن را ندارند، و محروم كردن قومى ديگر از آنچه استحقاق آن را دارند، افساد در زمين است، كه انسانيت را به سوى هلاكت و نابودى مى‏كشاند.

و در اين آيه آن جو و محيطى كه موسى (ع) در آن متولد شد، تصوير شده، كه تمامى آن اسباب و شرايطى كه بنى اسرائيل را محكوم به فنا مى‏كرد بر او نيز احاطه داشت، و خدا او را از ميان همه آن اسباب سالم بيرون آورد.

[معناى آيه:" وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ ..."]

" وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ‏ ... ما كانُوا يَحْذَرُونَ" كلمه" من"- به طورى كه از كلام راغب استفاده مى‏شود- در اصل به معناى ثقل و سنگينى بوده، و از همين جهت واحد وزن را هم در سابق" من" مى‏گفتند، و منت به معناى نعمت سنگين است، و فلانى بر فلانى منت نهاد معنايش اين است كه: او را از نعمت، گرانبار كرد، و نيز همو گفته: و اين كلمه به دو نحو استعمال مى‏شود، يكى منت عملى مانند آيه‏" وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا" يعنى مى‏خواهيم به آنان كه در زندگى ضعيف شمرده شدند نعمتى بدهيم كه از سنگينى آن گرانبار شوند، و دوم منت زبانى، مانند آيه" يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا- بر تو منت مى‏نهند كه مسلمان شده‏اند" و اين از جمله كارهاى زشت است، مگر در صورت كفران نعمت، اين بود خلاصه كلام راغب‏[[2]](#footnote-2).

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 9

و تمكين ضعفا در زمين به اين است كه مكانى و جايى به ايشان دهد كه مالك آنجا شوند، و در آن استقرار يابند، و از خليل نقل شده كه گفته: كلمه" مكان" صيغه مفعل از ماده" كون" است، كه به خاطر اينكه بسيار در زبانها جارى مى‏شود، آن را مصدرى بر وزن" فعال" گرفته، و فعل" تمكن و تمسكن" را از آن مشتق نموده‏اند، هم چنان كه از كلمه" منزل" با اينكه مصدر نيست، فعل" تمنزل" را مشتق نموده‏اند[[3]](#footnote-3).

مناسب‏تر آن است كه: جمله‏" وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ ..." را حال از كلمه" طائفة" گرفته و تقدير كلام را" يستضعف طائفة منهم و نحن نريد ان نمن- فرعون طايفه‏اى از اهل زمين را ضعيف شمرد در حالى كه ما بر همانها كه ضعيف شمرده شدند منت مى‏نهيم ..." بدانيم بعضى‏[[4]](#footnote-4) ديگر از مفسرين گفته‏اند: جمله مورد بحث عطف است بر جمله‏" إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ". و ليكن قول اول ظاهرتر از آيه است. و كلمه" نريد" چه به احتمال اول و چه دوم حكايت حال گذشته است، يعنى با اينكه مضارع است و معناى" مى‏خواهيم" را مى‏دهد، و ليكن چون در حكايت حال گذشته استعمال شده معناى" خواستيم" را افاده مى‏كند.

و جمله‏" وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً" عطف تفسير است براى" نمن" و همچنين جملات ديگرى كه بعد از آن پى در پى آمده، همه منت مذكور را تفسير مى‏كنند.

و معنايش اين است كه: جوى كه ما موسى (ع) را در آن پروريديم جو علو فرعون در زمين و تفرقه افكنى وى در ميان مردم و استضعاف بنى اسرائيل بود، استضعافى كه به كلى نابودشان مى‏كرد، در حالى كه ما خواستيم بر همان ضعيف شدگان از هر جهت، نعمتى ارزانى بداريم كه از سنگينى آن گرانبار شوند، به اين كه خواستيم آنان را پيشوا كنيم، تا ديگران به ايشان اقتدا كنند و در نتيجه پيشرو ديگران باشند، در حالى كه سالها تابع ديگران بودند، و نيز خواستيم آنان را وارث ديگران در زمين كنيم، بعد از آنكه زمين در دست ديگران بود، و خواستيم تا در زمين مكنتشان دهيم، به اينكه قسمتى از زمين را ملك آنان كنيم، تا در آن استقرار يابند، و مالك آن باشند، بعد از آنكه در زمين هيچ جايى نداشتند، جز همان جايى كه فرعون مى‏خواست آنان را در آنجا مستقر كند و خواستيم تا به فرعون پادشاه مصر و هامان وزيرش و لشكريان آن دو از همين مستضعفين، آن سرنوشت را نشان دهيم كه از آن بيمناك بودند، و آن اين بود كه روزى بنى اسرائيل بر ايشان چيره شوند، و ملك و سلطنت و مال و ثروت و رسم و سنت آنان را از دستشان بگيرند، هم چنان كه خودشان‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 10

در باره موسى و برادرش (ع) روزى كه به سوى ايشان گسيل شدند، گفتند كه:

" يُرِيدانِ أَنْ يُخْرِجاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِما وَ يَذْهَبا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلى‏"[[5]](#footnote-5).

اين آيه شريفه نقشه‏اى را كه فرعون براى بنى اسرائيل در سر مى‏پروراند تصوير نموده است، و آن نقشه اين بود كه از بنى اسرائيل حتى يك نفر نفس‏كش در روى زمين باقى نگذارد، و اين نقشه را تا آنجا به كار برده بود كه قدرتش به تمامى شؤون هستى آنان احاطه يافته و ترسش همه جوانب وجود آنان را پر كرده بود و آن قدر آن بيچارگان را خوار ساخته بود كه حكم نابودى آنان را مى‏داد، البته اين ظاهر امر بود، و اما در باطن امر اراده الهى به اين تعلق گرفته بود كه آنان را از زير يوغ وى نجات دهد، و ثقل نعمتى را كه آل فرعون و آن ياغيان گردن‏كش را گمراه ساخته بود، از آنان گرفته و به بنى اسرائيل منتقل كند، آرى اراده الهى چنين بود كه تمامى آن اسباب و نقشه‏هايى را كه عليه بنى اسرائيل جريان مى‏يافت، همه را به نفع آنان گرداند و آنچه به نفع آل فرعون جريان مى‏يافت به ضرر آنان تمامش كند، آرى خدا حكم مى‏كند و كسى هم نيست كه حكمش را به تاخير اندازد.

[الهام به مادر موسى (عليه السلام): موسى را شير بده و چون بر او ترسيدى در دريايش بيانداز]

" وَ أَوْحَيْنا إِلى‏ أُمِّ مُوسى‏ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ ..." كلمه" اوحينا" صيغه متكلم مع الغير از فعل ماضى باب" ايحاء" است كه به معناى گفتگوى پنهانى است، و در قرآن كريم در سخن گفتن خداى تعالى با بعضى از مخلوقاتش استعمال مى‏شود كه: يا به طور الهام و افكندن مطلبى به دل كسى صورت مى‏گيرد، هم چنان كه در آيه:" بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحى‏ لَها"[[6]](#footnote-6) و آيه‏" وَ أَوْحى‏ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ"[[7]](#footnote-7)، و آيه‏" وَ أَوْحَيْنا إِلى‏ أُمِّ مُوسى‏" به اين معنا آمده، و يا به طور ديگر، نظير وحى به انبياء و فرستادگان خدا و وحى در غير خداى تعالى از قبيل شيطان نيز استعمال مى‏شود، كه به دوستان خود وحى مى‏كند و قرآن در آن باره مى‏فرمايد:" إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى‏ أَوْلِيائِهِمْ"[[8]](#footnote-8).

كلمه" القاء" به معناى طرح و افكندن است، كلمه" يم" به معناى دريا و نهر بزرگ است.

و در اين جمله كه فرمود:" وَ أَوْحَيْنا إِلى‏ أُمِّ مُوسى‏" با حذف قسمتى از كلمات،

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 11

ايجاز (و مختصر گويى) به كار رفته، و تقدير كلام چنين است:" حبلت ام موسى به و وضعته و اوحينا اليها ..." يعنى در حالى كه شدت و بيچارگى بنى اسرائيل به اين حد رسيده بود، مادر موسى به وى حامله شد، (و كسى نفهميد)، و او را زاييد (باز كسى نفهميد) و ما به مادر او وحى كرديم كه ...

و معناى آيه چنين است كه: ما با نوعى الهام به مادر موسى بعد از آنكه او را زاييد گفتيم: به موسى شير بده، و مادامى كه از جانب فرعون احتمال خطرى نمى‏دهى به شير دادن ادامه بده، و چون ترسيدى بر او- كه لشكريان فرعون خبردار شوند، و او را گرفته مانند هزاران كودك كه همه را كشتند به قتل برسانند- او را به دريا بينداز- كه به طورى كه از روايات بر مى‏آيد درياى مذكور همان نيل بوده- و ديگر از كشته شدن او مترس، و از جدايى او غمگين مشو، كه ما دوباره او را به تو برمى‏گردانيم و او را از پيامبران قرار مى‏دهيم، تا رسولى به سوى آل فرعون و بنى اسرائيل بوده باشد.

پس جمله‏" إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ" تعليل نهى در" لا تحزنى" است، هم چنان كه جمله‏" فَرَدَدْناهُ إِلى‏ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ" نيز شاهد بر اين تعليل است. و فرق بين" خوف" و" حزن" از نظر مورد اين است كه: خوف در جايى است كه احتمال وقوع مكروهى در بين باشد، ولى حزن در جايى است كه وقوع آن قطعى باشد، نه احتمالى.

" فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ"

[معناى" خاطئ" و" مخطئ" و مقصود از اينكه فرعون و فرعونيان را در گرفتن موسى از نيل" خاطئين" لقب داد]

كلمه" التقاط" به معناى برخوردن به چيزى و برداشتن آن است، بدون اينكه انسان در جستجوى آن باشد، و از همين باب است كه به چيزى كه كسى پيدا مى‏كند" لقطه" مى‏گويند. و حرف" لام" در جمله‏" لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً"- به طورى كه گفته‏اند[[9]](#footnote-9)- لام عاقبت است. و كلمه" حزن"- با دو فتحه و" حزن"- با ضمه و سكون- به يك معنا است، مانند" سقم" و" سقم" و مراد از حزن علت حزن است، پس اگر اطلاق حزن بر موسى كرده به خاطر مبالغه در سببيت وى براى اندوه ايشان است.

و كلمه" خاطئين" جمع و اسم فاعل از خطى يخطا خطا (بر وزن علم يعلم علما) است، هم چنان كه مخطئ اسم فاعل از باب افعال، از أخطأ يخطئ اخطاء مى‏باشد. و فرق بين" خاطئ" و" مخطئ"- به طورى كه راغب گفته- اين است كه:

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 12

خاطئ به كسى اطلاق مى‏شود كه بخواهد كارى را بكند كه آن را كار خوبى نمى‏داند هم چنان كه در قرآن فرموده:" إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْأً كَبِيراً" و فرموده:" وَ إِنْ كُنَّا لَخاطِئِينَ" به خلاف مخطئ، كه در مورد كسى استعمال مى‏شود كه بخواهد كارى را انجام دهد كه آن را كار خوبى مى‏داند، ولى صحيح از آب در نمى‏آيد، و اسم مصدر آن خطا- به دو فتحه- است، و در قرآن آمده:" وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً"[[10]](#footnote-10) و معناى جامع بين اين دو لفظ عدول از جهت است‏[[11]](#footnote-11). اين بود خلاصه گفتار راغب.

پس اينكه فرمود:" إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ" معنايش اين است كه: فرعون و هامان در آن رفتارى كه با بنى اسرائيل و موسى كردند از ترس سرنگونى ملك و از بين رفتن سلطنتشان به دست ايشان تا به خيال خود مقدرات الهى را تغيير دهند، راه خطا پيمودند، براى اينكه جمع بسيارى از كودكان را كه هيچ اثرى در انهدام سلطنت نداشتند، كشتند، و آن كودكى كه نابودى سلطنت فرعونيان به دست او بود او را از بين همه اطفال استثناء كرده، و از دريا گرفتند، و در دامن خود تربيت كردند.

و معناى آيه اين است كه: آل فرعون موسى را در دريا يافتند، و از آب گرفتند، و نتيجه اين كار آن شد كه همين موسى دشمن و وسيله اندوه آنان شد، آرى فرعون و هامان و لشكريانشان در كشتن فرزندان مردم و زنده نگهداشتن موسى خطا كار بودند، آنان خواستند كسى را كه به زودى آنان را نابود مى‏كند، نابود كنند، ولى بازگشتند و او را با كمال جد و جهد حفظ نموده و در تربيتش مجدانه كوشيدند.

با اين بيان روشن مى‏شود اينكه: بعضى‏[[12]](#footnote-12) خاطى بودن فرعونيان را تفسير كرده‏اند به اينكه فرعونيان گنه‏كار بودند، پس خداى تعالى عقابشان كرد به اين كه دشمن ايشان را در دامن خود ايشان پرورانيد، ضعيف است.

" وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى‏ أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ".

اين آيه شريفه شفاعت و ميانجيگرى همسر فرعون را حكايت مى‏كند كه- در هنگام گرفتن موسى از آب و آوردنش نزد فرعون آنجا بوده- خطاب به فرعون مى‏كند و مى‏گويد:

" قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ" يعنى اين كودك نور چشم من و تو است." لا تقتلوه- او را نكشيد" در

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 13

اين جمله خطاب به عموم مى‏كند، چون افرادى كه در كشتن اطفال به عنوان سبب، مباشر، آمر و مامور شركت داشته‏اند، بسيار بوده‏اند.

و همانا همسر فرعون كلام مزبور را، به خاطر اين كه خداوند محبت موسى را در قلب وى افكنده بود، گفت. و لذا ديگر اختيارى در كف او نماند، و چاره‏اى نيافت جز اينكه نخست بلا و كشتن را از او بگرداند، و سپس پيشنهاد فرزندى او را بكند، كه خداى تعالى در جاى ديگر اين جريان را يكى از منت‏هايى دانسته كه به موسى كرده است، فرموده:" وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُصْنَعَ عَلى‏ عَيْنِي"[[13]](#footnote-13).

" عَسى‏ أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً"- اين جمله را وقتى گفت كه آثار جلالت و سيماى جذبه الهى را در او بديد، و از اين جمله كه گفت:" أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً" معلوم مى‏شود فرعون و همسرش پسرى نداشتند.

" وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ"- اين جمله حاليه است، و معنايش اين است كه: همسر فرعون اين سخن را گفت، و اين ميانجيگرى را كرد، و بلاى كشتن را از موسى (ع) برگردانيد، در حالى كه او و مخاطبينش نمى‏دانستند چه مى‏كنند و حقيقت حال و سرانجام كار چه مى‏شود.

[معناى اينكه فرمود:" وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى‏ فارِغاً ..."]

" وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى‏ فارِغاً إِنْ كادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلى‏ قَلْبِها لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" كلمه" تبدى" از مصدر" ابداء" به معناى اظهار است. و كلمه" ربطنا" از ماده" ربط" است، و ربط بر هر چيز، بستن آن است، و در آيه شريفه كنايه از اطمينان دادن به قلب مادر موسى (ع) است. و مراد از فراغت قلب مادر موسى اين است كه: دلش از ترس و اندوه خالى شد، و لازمه اين فراغت قلب اين است كه ديگر خيالهاى پريشان و خاطرات وحشت‏زا در دلش خطور نكند، و دلش را مضطرب نكند و دچار جزع نگردد، و در نتيجه اسرار فرزندش موسى را كه مى‏بايست مخفى كند، اظهار نكند و دشمنان پى به راز وى نبرند.

ما اين معنا را از اين راه استفاده كرده‏ايم كه: از ظاهر سياق برمى‏آيد كه سبب اظهار نكردن مادر موسى همانا فراغت خاطر او بوده، و علت فراغت خاطرش ربط بر قلبش بوده كه خدا سبب آن شده است، چون به او وحى فرستاد كه:" لا تَخافِي وَ لا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ‏- مترس و غم مخور كه ما او را به تو برمى‏گردانيم ...".

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 14

در جمله‏" إِنْ كادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ لا ..." كلمه" ان" مخففه از مثقله است، يعنى همانا نزديك بود كه وى پرده از راز برداشته و سر موسى را فاش سازد. و معناى اينكه فرمود:

" لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" اين است كه: ما قلب او را تقويت كرديم تا از كسانى باشد كه وثوق و اطمينان به خداى تعالى دارند، وثوق به اينكه خدا فرزندش را حفظ مى‏كند، و در نتيجه صبر كند و براى او جزع نكند و در نتيجه سر او فاش نگردد.

و مجموع اين جملات يعنى‏" إِنْ كادَتْ لَتُبْدِي بِهِ" تا آخر آيه، در مقام بيان جمله‏" وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى‏ فارِغاً" مى‏باشد، و حاصل معناى آيه چنين است كه: قلب مادر موسى به سبب وحى، از ترس و اندوهى كه باعث مى‏شد سر فرزندش فاش گردد خالى شد، آرى، اگر ما قلب او را به وسيله وحى تثبيت نمى‏كرديم و وثوق به محافظت خداوند از موسى پيدا نمى‏كرد، نزديك بود كه سرگذشت فرزندش را با جزع و فزع اظهار نمايد.

و از آنچه گذشت روشن مى‏گردد اينكه: بعضى از مفسرين در تفسير جمله‏هاى آيه مطالبى غير اين را آورده‏اند، همه ضعيف است، مثل آن مفسرى‏[[14]](#footnote-14) كه در جمله:" وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى‏ فارِغاً" گفته:" يعنى قلب مادر موسى وقتى كه شنيد پسرش به دام فرعون افتاده، از شدت ترس و حيرت، خالى از عقل شد". يا آن مفسر[[15]](#footnote-15) ديگر كه گفته:" قلب مادر موسى از آن وحيى كه بدو شد فارغ گشت و از ياد آن خالى شد و آن را فراموش كرد". و يا آن مفسر[[16]](#footnote-16) ديگر كه گفته:" يعنى قلب مادر موسى از هر چيزى غير از ياد موسى خالى گشت، و خلاصه دلش براى موسى فارغ شد"، زيرا هيچ يك از اين نظرات از سياق آيه استفاده نمى‏شود.

نظير اين اقوال در ضعف، قول ديگر[[17]](#footnote-17) آنان است كه گفته‏اند: جواب كلمه" لو لا" حذف شده، و تقدير كلام اين است كه:" لو لا ان ربطنا على قلبها لابدته و اظهرته"[[18]](#footnote-18)، و وجه اين تقدير- آن طور كه گفته شده- اين است كه: كلمه" لو لا" شبيه به ادوات شرط است كه به همين جهت بايد صدر جمله قرار گيرد، يعنى جوابش از خودش جلوتر نيفتد، اين نكته، مفسرين نامبرده را وادار كرده كه جواب اين كلمه را در تقدير بگيرند، تا جلوتر از آن نباشد. و ما در اين مطلب در ذيل آيه‏" وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى‏ بُرْهانَ رَبِّهِ"[[19]](#footnote-19) مناقشه كرديم- به آنجا مراجعه كنيد.

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 15

[توضيح آياتى كه تعقيب و مراقبت خواهر موسى (عليه السلام) و باز گردانيده شدن موسى (عليه السلام) به مادر را حكايت مى‏كند]

" وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ، فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ" در مجمع البيان گفته:" كلمه" قص" به معناى دنباله جاى پا و اثر كسى را گرفتن و رفتن است، و قصه را هم كه به معناى داستانهاى گذشته است، به همين جهت قصه مى‏گويند، كه دومى در نقل آن از اولى پيروى مى‏كند. و نيز در معناى جمله" فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ‏" گفته: يعنى وى او را از دور بديد"[[20]](#footnote-20).

و معناى آيه اين است كه: مادر موسى به خواهر موسى- كه دخترش باشد- گفت:

دنبال موسى را بگير، ببين چه بر سرش آمد، و آب، صندوق او را به كجا برد؟، خواهر موسى هم چنان دنبال او را گرفت، تا آنكه موسى را از دور ديد كه خدام فرعون او را گرفته‏اند، در حالى كه فرعونيان متوجه مراقبتش نشدند.

" وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ، فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى‏ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ" كلمه" حرمنا" از تحريم است، كه در اين آيه به معناى حرام شرعى نيست، بلكه به معناى تحريم تكوينى است، و معنايش اين است كه: ما او را طورى كرديم كه از احدى پستان قبول نكرد، و از مكيدن پستان زنان امتناع ورزيد.

و اينكه فرمود:" من قبل" معنايش اين است كه موسى قبل از آنكه خواهرش نزديك شود از مكيدن پستان زنان امتناع ورزيده بود، و كلمه" مراضع"- به طورى كه گفته‏اند- جمع" مرضعه است" يعنى زن شيرده.

" فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى‏ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ"- اين جمله تفريع بر مطالب قبل است، چيزى كه هست از سياق برمى‏آيد كه در اينجا چيزى حذف شده، گويا فرموده:" و حرمنا عليه المراضع غير امه من قبل ان تجى‏ء اخته فكلما اتوا له بمرضع لترضعه لم يقبل ثديها فلما جاءت اخته و رأت الحال قالت عند ذلك لال فرعون هل ادلكم على اهل بيت يكفلونه لنفعكم و هم له ناصحون- يعنى ما قبل از آنكه خواهر موسى برسد زنان شيرده را بر او حرام كرديم، و طورى كرديم كه پستان غير مادرش را نگيرد، در نتيجه هر چه زن شيرده آوردند پستانش را قبول نكرد، همين كه خواهرش آمد، و وضع را بديد، به آل فرعون گفت: آيا مى‏خواهيد شما را به خاندانى راهنمايى كنم كه آنان تكفل و سرپرستى اين كودك را به نفع شما به عهده بگيرند؟ خاندانى كه خيرخواه وى باشند".

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 16

" فَرَدَدْناهُ إِلى‏ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ" اين آيه با حرف فايى كه بر سرش آمده تفريع بر مطالب قبل شده، البته با مطالبى كه در آيه نيامده، ولى سياق بر آن دلالت دارد، و حاصل معنايش اين است كه: خواهر موسى گفت: آيا شما را راهنمايى كنم بر اهل بيتى چنين و چنان؟ پس فرعونيان پيشنهادش را پذيرفتند، و او ايشان را راهنمايى به مادر موسى كرد، پس موسى را تسليم مادرش كردند، در نتيجه او را با اين نقشه‏ها به مادرش برگردانيديم.

" كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ ..."- اين جمله تعليل و بيان علت اين است كه چرا او را به مادرش برگردانديم. و مراد از كلمه" لتعلم- تا بداند" اين است كه با مشاهده فرزندش يقين پيدا كند، و تحقق وعده خدا را به چشم ببيند، چون مادر موسى قبل از اين جريان وعده خدا را شنيده بود، و مى‏دانست كه وعده او حق است، و ايمان به آن نيز داشت، ولى ما موسى را به او برگردانديم تا با ديدن او يقين به حقانيت وعده خدا كند.

و مراد از" وعده خدا" تنها وعده برگرداندن موسى نيست، بلكه مطلق وعده الهى است، به دليل اينكه فرموده" وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ‏- ولى بيشتر مردم نمى‏دانند" يعنى يقين پيدا نمى‏كنند، و غالبا در وعده‏هاى خدا گرفتار شك و ريبند، و دلهايشان مطمئن به آن نيست و حاصل معناى آيه اين است كه: مادر موسى با مشاهده حقانيت اين وعده‏اى كه خدا به او داد، يقين پيدا كرد، به اينكه مطلق وعده‏هاى خدا حق است.

و چه بسا بعضى‏[[21]](#footnote-21) از مفسرين گفته‏اند كه: مراد از وعده خدا، مطلق وعده‏هاى او نيست، بلكه همان وعده برگرداندن موسى است به مادرش، كه در آيه قبلى آمده بود. ولى اين تفسير با جمله" و لكن ..."، به بيانى كه گذشت نمى‏سازد.

" وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى‏ آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ"" بلوغ اشد" به معناى اين است كه: انسان آن قدر زنده بماند و عمر كند تا نيروهاى بدنش به حد قوت و شدت برسد، و اين غالبا در سن هجده سالگى صورت مى‏گيرد. و كلمه" استوى" از" استواء" است، كه به معناى اعتدال و استقرار مى‏باشد، پس استواء در حيات، به معناى اين است كه: آدمى در كار زندگى‏اش استقرار يابد و اين در افراد، مختلف است، بيشتر بعد از بلوغ اشد يعنى بعد از هجده سالگى حاصل مى‏شود. و ما در سابق در باره بقيه الفاظ آيه‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 17

يعنى داده شدن حكم و علم و نيز در باره احسان در چند جا از اين كتاب بحث كرديم.

بحث روايتى [چند روايت در ذيل آيه:" وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا ..." و جرى و تطبيق آن بر ائمه اهل بيت (عليهم السلام)]

در الدر المنثور است كه ابن ابى شيبه، ابن منذر، و ابن ابى حاتم، از على بن ابى طالب (ع)، روايت كرده‏اند كه در ذيل آيه‏" وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ"، فرموده:" مستضعفين فى الارض" عبارتند از: يوسف و فرزندانش‏[[22]](#footnote-22).

مؤلف: شايد مراد همان بنى اسرائيل باشند و گر نه ظهور آيه در خلاف معناى مزبور روشن است.

و در معانى الاخبار به سند خود از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، روايت كرده كه گفت: از امام صادق (ع) شنيدم، مى‏فرمود: رسول خدا (ص) نگاهى به على و حسن و حسين (ع) كرد و گريست و فرمود: شما بعد از من مستضعف خواهيد شد، مفضل مى‏گويد عرضه داشتم معناى اين كلام رسول خدا (ص) چيست؟ فرمود: معنايش اين است كه: بعد از من شما اماميد، چون خداوند عز و جل مى‏فرمايد:" وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ". پس اين آيه تا روز قيامت در باره ما جريان دارد و اين پيشوايى تا روز قيامت در ما جارى است‏[[23]](#footnote-23).

مؤلف: در اين كه آيه مذكور در باره ائمه اهل بيت (ع) است، روايات بسيارى از طريق شيعه رسيده است، و از اين روايت برمى‏آيد كه همه روايات اين باب از قبيل جرى و تطبيق مصداق بر كلى است.

و در نهج البلاغه فرموده: دنيا بعد از همه سركشى‏هايش سرانجام زير بار ما خواهد رفت و رو به ما خواهد نمود همانند شترى كه در آغاز بچه خود را شير نمى‏دهد و لگدپرانى مى‏كند و سرانجام به وى ميل و عطوفت مى‏كند آن گاه اين آيه را تلاوت فرمود:" وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ"[[24]](#footnote-24).

و در تفسير قمى در ذيل آيه‏" وَ أَوْحَيْنا إِلى‏ أُمِّ مُوسى‏ ..." گفته، پدرم از حسن بن‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 18

محبوب، از علاء بن رزين، از محمد بن مسلم، از ابى جعفر امام باقر (ع)، برايم حديث كرد كه فرمود: وقتى مادرش به او حامله شد، اثر حملش ظاهر نگشت تا هنگام زاييدنش، و فرعون زنانى از قبط را مامور كرده بود بر زنان بنى اسرائيل، تا آنان را زير نظر بگيرند كه كداميك حامله است تا گزارش دهند، و اين بدان جهت بود كه به او خبر رسيد كه بنى اسرائيل گفته‏اند: فرزندى در ميان ما به وجود مى‏آيد به نام" موسى بن عمران"، كه طومار زندگى و حكومت فرعون و يارانش به دست او درهم مى‏پيچد در آن هنگام فرعون سوگند خورد كه از اين به بعد هر فرزند پسر كه براى آنان به دنيا آيد او را مى‏كشم، تا آنچه آنان مى‏خواهند نشود، و به همين منظور در ميان مردان و زنان ايشان جدايى انداخت و مردان را زندانى كرد.

[روايتى متضمن داستان تولد موسى (عليه السلام) و به رود انداخته شدن او و ...]

و بعد از آنكه مادر موسى او را زاييد، نگاهى پر از غم و اندوه به وى كرد و گريست و گفت: حيف از اين پسر كه هم اكنون كشته مى‏شود، و او را ذبح مى‏كنند، ولى خداى تعالى دل آن زن را كه موكل بر او بود به سوى موسى معطوف ساخت و او را نسبت به او عطوف و مهربان كرد. پس به مادر موسى گفت: چرا رنگت زرد شد؟ گفت: براى اينكه مى‏ترسم بچه‏ام را ذبح كنند، آن زن گفت مترس، از سوى ديگر موسى به حكم خداى تعالى چنان بود كه احدى او را نمى‏ديد مگر آنكه علاقمند و دوستدارش مى‏شد هم چنان كه خداى تعالى فرموده:" وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي‏- محبتى از خودم بر تو افكندم"[[25]](#footnote-25).

به همين سبب زن قبطى كه موكل بر مادر موسى بود دوستدار و علاقه‏مند به وى شد، و خداوند تابوت را بر مادر موسى نازل كرده، ندايش داد كه كودك را در آن تابوت (صندوق) بگذار، و به دريا بيفكن،" وَ لا تَخافِي وَ لا تَحْزَنِي" مترس و غمناك مباش كه ما او را به تو باز مى‏گردانيم و از مرسلين قرارش خواهيم داد، پس مادر موسى او را در تابوت نهاده و درب آن را محكم بست، و به رود نيل افكند.

از سوى ديگر فرعون در ساحل رود نيل قصرى داشت، كه براى تفريح بدانجا مى‏رفت و آن روز در آن قصر بود، و همسرش آسيه نيز با او بود، كه در ضمن تماشا ناگهان چشمش به يك سياهى افتاد كه بر روى آب بود و امواج دريا و باد با آن بازى مى‏كرد، و پايين و بالايش مى‏برد، سياهى هم چنان نزديك شد، تا به درب قصر رسيد. فرعون دستور داد آن صندوق را از آب گرفته و نزدش بردند، همين كه درب آن را باز كرد ديد كه كودكى در ميان آن است بى درنگ گفت: اين يكى از كودكان اسرائيلى است، ولى تا خواست اقدام به قتل او بكند خداى تعالى‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 19

محبت او را در دلش افكند، محبتى بسيار شديد، و همچنين قلب آسيه را نيز مجذوب او ساخت.

فرعون خواست او را به قتل برساند، آسيه گفت: او را نكشيد شايد ما را سود ببخشد، و يا اصلا او را پسر خود بگيريم، و هيچ خبر نداشتند كه اين كودك موسى است‏[[26]](#footnote-26).

در مجمع البيان در ذيل جمله:" قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ" از رسول خدا (ص) روايت كرده كه فرمود: به آن كس كه به حرمتش سوگند مى‏خورند سوگند، اگر آن طور كه آسيه موسى را قرة العين خود دانست فرعون نيز مى‏دانست خدا او را هم مانند همسرش هدايت مى‏كرد، و ليكن او به خاطر آن شقاوتى كه خدا برايش نوشته بود امتناع ورزيد[[27]](#footnote-27).

و در معانى به سند خود از محمد بن نعمان احول، از امام صادق (ع) روايت كرده كه در ذيل جمله‏" وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى‏" فرمود: بلوغ اشدش هجده سالگى بود، و استوايش روييدن محاسنش‏[[28]](#footnote-28).[[29]](#footnote-29)

1. ( 1) مجمع البيان، ج 7، ص 239. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1) مفردات راغب، ماده" منن". [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 1) مفردات راغب ماده" مكن" به نقل از خليل. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 2) روح المعانى، ج 20، ص 43. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 1) اينان مى‏خواهند شما را با سحر خود از سرزمينتان بيرون نموده، و راه و رسم زندگيتان را به دست نابودى و فراموشى بسپارند. سوره طه، آيه 63. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 2) چون كه پروردگارت به زمين وحى كرده. سوره زلزال، آيه 5. [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 3) پروردگارت به زنبور عسل وحى كرد. سوره نحل، آيه 68. [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 4) سوره انعام، آيه 121. [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 1) مجمع البيان، ج 7، ص 241. [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 1) سوره نساء، آيه 92. [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 2) مفردات راغب، ماده" خطا". [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 3) مجمع البيان، ج 7، ص 241. [↑](#footnote-ref-12)
13. ( 1) من محبتى از خودم بر تو افكندم و براى اينكه زير نظرم رشد كنى. سوره طه، آيه 39. [↑](#footnote-ref-13)
14. ( 1 و 2 و 3) روح المعانى، ج 20، ص 49. [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 1 و 2 و 3) روح المعانى، ج 20، ص 49. [↑](#footnote-ref-15)
16. ( 1 و 2 و 3) روح المعانى، ج 20، ص 49. [↑](#footnote-ref-16)
17. ( 4) مجمع البيان، ج 7، ص 242. [↑](#footnote-ref-17)
18. ( 5) اگر ما قلب او را محكم نمى‏كرديم هر آينه آن را فاش و ظاهر مى‏كرد. [↑](#footnote-ref-18)
19. ( 6) سوره يوسف، آيه 24. [↑](#footnote-ref-19)
20. ( 1) مجمع البيان، ج 7، ص 242. [↑](#footnote-ref-20)
21. ( 1) تفسير فخر رازى، ج 24، ص 231. [↑](#footnote-ref-21)
22. ( 1) الدر المنثور، ج 5، ص 120. [↑](#footnote-ref-22)
23. ( 2) معانى الاخبار، ص 79. [↑](#footnote-ref-23)
24. ( 3) نهج البلاغه صبحى الصالح، ص 506. [↑](#footnote-ref-24)
25. ( 1) تفسير قمى، ج 2، ص 135. [↑](#footnote-ref-25)
26. ( 1) تفسير قمى، ج 2، ص 135. [↑](#footnote-ref-26)
27. ( 2) مجمع البيان، ج 7، ص 241. [↑](#footnote-ref-27)
28. ( 3) معانى الاخبار، ص 226 ح 1. [↑](#footnote-ref-28)
29. طباطبايى، محمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، 20جلد، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى - ايران - قم، چاپ: 5، 1374 ه.ش. [↑](#footnote-ref-29)